

## تاریخ ورود مسیحیت به ایران

تعیین تاریخ دقیق ورود مسیحیت به ایران نه فقط امری است مشکل بلکه غیرممکن، اصولاً دین کار دل است و اسرار دل را نمی‌توان به آسانی بر روی کاغذ آورد و به علاوه آگاهی از رموز قلبی افراد و چگونگی نشر آن دقیقاً میسر نیست و شاید از این جهت بوده است که مورخین قدیم هم کمتر به آن پرداخته و به ذکر وقایع ظاهری که در حقیقت نتیجه عقاید باطنی است اکتفا کرده‌اند. اما با وجود اشکالات و ابهامات زیاد، مورخین با تحقیقات و موشکافی‌های بسیار سعی کرده‌اند که رموز نهفته تاریخ را آشکار سازند و در این باره نیز تحقیقاتی کرده‌اند که بطور اختصار ذیلاً به خوانندگان گرامی عرضه می‌داریم: در انجیل (اعمال رسولان 2: 9) مسطور است که روز پنطیکاست که حواریون مسیح به زبان‌های مختلف به مسیح که پنجاه روز پیش از آن صعود فرموده بود شهادت می‌دادند عده زیادی از فرق مختلف در آنجا حضور داشتند و سخن ایشان را شنیدند. از آن جمله پارتیان و مادیان و عیلامیان و ساکنان جزیره (بین النهرین) می‌باشند. چنان که ملاحظه می‌شود چهار فرقه مزبور از نقاط مختلف کشور ایران بودند و احتمال قوی دارد که بعضی از آنها از مژده انجیل متأثر شده آن را برای هم میهنان خود به سوغات برده باشند. روایات آشوری گوید که در قرن اول میلادی یکی از اشخاصی که مسیح را به چشم خود دیده بود بنام (مارعدای) (1) به (ادسا) (2) رفته مسیحیت را به آنجا برد. شاگرد او (ماری) (3) خبر مسیحیت را به ایران برد و حتی به فارس هم رفت و او در آنجا خبر تومای حواری؛ رسول معروف هندوستان را شنید. از این که در دوره اشکانیان یعنی در قرون اول و دوم میلادی مسیحیت به ایران رسیده است حرفی نیست ولی گفتگو در اینجا است که آیا کلیسا تا آن زمان تشکیلاتی هم داشته است یا نه؟

نویسندگان امروزی از جمله (وستفال) (4) و (لابورت) (5) که در این قسمت از تاریخ متخصص می‌باشند به روایات آشوری فوق الذکر چندان اهمیت تاریخی نمی‌دهند و با این که وجود (عدای) و (ماری) را احتمالاً تصدیق می‌کنند وجود تشکیلات منظم کلیسا را در زمان اشکانیان به کلی منکر می‌باشند و شروع کلیسا را در ایران از زمان اسقفی (پاپا) نام که در حدود سال 300 میلادی در سلوکیه می‌زیست می‌دانند. چنان که گفته شد مقصود محققین مزبور تشکیلات منظم کلیسایی است و اگر نه به طور یقین از همان قرن اول خبر مسیحیت به ایران رسیده بود زیرا که بدیهی است که باید چندین سال بگذرد و مسیحیانی پیدا شوند تا با ایجاد تشکیلاتی موفق گردند. پس باید ورود مسیحیت را به ایران از همان قرن اول دانست منتهی یکی دو قرن طول کشید تا نضح و قوام بگیرد.

مسیحیان در دوره اشکانی:

سلاطین اشکانی کمتر به مذهب علاقه نشان می‌دادند و بدان چندان اعتنایی نمی‌کردند؛ از این جهت پیروان مذاهب مختلفه رسماً آزاد بودند و مخصوصاً مسیحیان روز به روز پیشرفت می‌کردند. فقط جفاهایی که به مسیحیان وارد می‌آمد از طرف مغها و پیروان مذاهب دیگر بود که از ضعف دولت مرکزی سواستفاده می‌کردند و همدیگر را آزار می‌دادند. اما مسیحیان با وجود جفاهای جزئی و محلی پیشرفت‌ها کرده از کوه‌های کردستان تا خلیج فارس کلیساها ساختند و در حدود 20 اسقف از خود داشتند.

مسیحیان در زمان ساسانیان:

اقلیت‌ها فدای وحدت ملی: اردشیر بابکان در سال 226 میلادی در کشوری روی کار آمد که در آن وحدت ملی و مذهبی وجود نداشت. بزرگترین سیاست او ایجاد یک مذهب رسمی و ملی بود و برای این کار دین باستانی ایران یعنی آئین زردشت را وسیله ساخت و به حمایت جدی مغان پرداخت. بتکده‌ها را خراب و به جای آنها آتشکده بنا کرد؛ و زردشتیان را دلگرم

کرده تشویق نمود و با غیر زردشتیان خشونت پیش گرفت و بدین وسیله آزادی عقیده و مذهب را که از اصول عالییه است فدای ملیت پرستی کورکورانه نمود. این سیاست کم و بیش سیاست مذهبی شاهان ساسانی بود و گاه و ناگاه مسیحیان به سختی تحت شکنجه و آزار شدید قرار می‌گرفتند.

جنگ شاپور با والرین و اسرای مسیحی : بعد از اردشیر شاپور اول در سال 240 به تخت پادشاهی نشست. از کارهای مهم او جنگ با دولت روم و اسیر کردن والرین می‌باشد. تأثیری که این جنگ به حال مسیحیان ایرانی داشت این بود که وقتی بین النهرین و سوریه فتح شد هزاران هزار از ساکنین آنجا را به خوزستان کوچانیده ایشان را در جندی شاپور مسکن داد. در میان این اسرا عده زیادی مسیحی بودند که برعهده مسیحیان ایران اضافه شدند و مخصوصاً چون قبلاً تابع دولت روم بودند مسیحیان ایران را با کلیسای روم آشنا ساختند.

مقام طلبی پاپا : در سال 280 میلادی شخصی بنام «پاپا» به مقام اسقفی مداین که پایتخت کشور ایران بود منصوب گردید. این شخص به فکر افتاد که مسیحیان پراکنده ایران را جمع کرده مرکزی برای آنها در مداین تشکیل دهد و از خودپسندی که داشت خویشتن را لایق ریاست بر آنها می‌دانست و چون دیگران زیر بار او نرفتند باسقفانی که تبعه دولت روم بودند پناهنده شد و به کمک ایشان مقامی که می‌خواست بدست آورد و خویشتن را (جائلیق) (6) و رئیس کل کلیسای ایران نامید. این گونه مقام طلبی بدبختانه کم و بیش در تاریخ کلیسای مشرق زمین ادامه داشته و یکی از بواعث انحطاط بطور یقین همین رقابت و جاه طلبی‌ها بوده است که در محل‌های مناسب بذكر آنها می‌پردازیم.

مسیحی شدن قسطنطین و تأثیر آن در حال مسیحیان ایران : در سال 312 میلادی در روم اتفاقی افتاد که به تنهایی چندان قابل اهمیت نبود ولی تأثیر بزرگی در حال مسیحیان ایرانی نمود و آن واقعه مسیحی شدن قسطنطین امپراطور روم بود.

مسیحیان دوست و دشمن ایران شمرده میشدند : تا این زمان شاهنشاهان ساسانی مسیحیان را مانند یکی از فرقی می‌دانستند که به طور عادی در کشور آنها می‌زیستند ولی حال که بزرگترین دشمن ایشان یعنی امپراطوری روم رسماً مسیحی شده بود نمی‌توانستند وجود کسانی که خود را با دشمنان ایشان همکیش می‌دانستند تحمل کنند. بخصوص این که عیسویان ایرانی خود را در میهن خود بیگانه می‌دانستند و به آزادی همکیشان رومی خود غبطه می‌خوردند و آرزو می‌کردند آنها هم به هروجهی شده است آزاد شوند و از این جهت از جنگ با روم خودداری می‌کردند و حتی گاهی شکست ایران را از رومیان پیش بینی می‌کردند. باید دانست که مفهوم میهن دوستی امروزه با آنکه در آن روزگاران به آن معتقد بودند فرق دارد.

معنی «ملت» در قدیم : در قدیم بیشتر به مذهب نظر داشتند و حتی لفظ ملت را هم به معنی فرقه مذهبی بکار می‌بردند. معنی این کلمه از مشروطیت تا به حال در فارسی فرق کرده و به اهالی یک کشور از هر دینی که می‌خواهند باشند اطلاق می‌گردد. اصولاً باید دانست که وطن پرستی و دفاع از آب و خاک به شکلی که امروز وجود دارد چیزی است تازه و الا حتی در اروپا هم بیشتر نظر به مذهب داشتند و اختلافات و اتحادیه‌ها اغلب مذهبی بوده است. بنابراین نباید مسیحیان ایرانی دوره ساسانی را یکباره خائن شمرده بخصوص اینکه با وجود آزارهای بی‌اندازه سخت که بوسیله هم میهنانشان به ایشان می‌رسید هیچگاه شورشی نکرده و علم طغیان برنیفرآشتند با این که عده ایشان زیاد بود.

جفای شدید در زمان شاپور دوم : بعد از آنکه قسطنطین وفات کرد جنگ ممتدی که 25 سال ادامه داشت بین ایران و روم شروع شد و بالاخره به پیروزی شاهپور دوم انجامید و نتیجه این شد که تسلط ایران بر قسمت غرب یعنی بین النهرین و بویژه نصیبین زیادتر گردید. چیزی از ابتدا این جنگ نگذشته بود که شاپوریه «جائلیق» مسیحیان که در این وقت شمعون بود فرمان داد که باید مالیات دو برابر از عیسویان گرفته شود و چون جائلیق قبول نکرد پادشاه فوق العاده عصبانی شد و شمعون را توقیف و کلیساها را خراب کرد. از این پس دوره جفای هولناکی برای مسیحیان شروع شد که تا مرگ شاهپور که 42 سال بعد اتفاق افتاد ادامه داشت.

16000مقتول : در طول این مدت مسیحیان را به انواع مختلف شکنجه داده می‌گشتند. در اول به ایشان می‌گفتند ایمان خود را انکار کنید و اگر این کار را عمل می‌کردند رهایی می‌افتند ولی اگر از انکار سرپیچی می‌کردند یا سنگسار می‌شدند و یا با شمشیر کشته می‌شدند و یا پاره پاره می‌گشتند. اسامی 16000 نفر که به قتل رسیده‌اند در تواریخ ثبت است.

5اسقف و 100 کشیش کشته شدند : شاهپور دوم چون سابقه دوستی با شمعون جائلیق داشت فرصت‌های زیادی به او داد تا ایمان خود را انکار کند؛ از جمله 5 اسقف و 100 کشیش را جلوروی او کشتند و بالاخره چون راضی نشد دست از ایمان خود بردارد او را هم به قتل رسانیدند.

10روز قتل عام : چون پادشاه از ایستادگی عیسویان جری شد حکم قتل آنان را در تمام امپراطوری خود داد و مدت ده روز مسیحیان را در همه جا قتل عام می‌کردند. از جمله «شاهدوست جائلیق» را که جانشین شمعون شده بود با 128 کشیش دیگر نیز کشتند. جائلیق بعدی یعنی (باربعشمین) را هم محبوس و مقتول کردند و با او 120 کشیش دیگر را هم کشتند. این قسم آزارها در نواحی که به روم نزدیکتر بود یعنی در بین النهرین زیادتر شیوع داشت. بالاخره در سال 379 شاپور درگذشت و با مرگ او جفای مسیحیان خاتمه یافت. به عوض نظر به مسیح و توکل به او مسیحیان نظر به دربار داشتند. با همراهی دربار جسور می‌شدند و با

غضب شاه جبون : جفا اگر محض جفا شد کمتر می‌تواند باعث تضعیف کلیسای مسیح گردد؛ بلکه به شهادت تاریخ ثابت شده است که خون شهدا تخم کلیسا می‌باشد. اما یک عیب بزرگ در مسیحیان ایران بود و آن این که اغلب اوقات نظر به دربار و قدرت‌های این جهان داشتند و ترقی و پیشرفت ملکوت خدا را مربوط و گاهی حتی منوط به آن می‌دانستند. بهترین مثال برای این قسمت احوال مسیحیان است در زمان یزدگرد اول.

رابطه دوستی مسیحیان با یزدگرد : یزدگرد اول نخست نسبت به مسیحیان بسیار مهربان بود به حدی که بآزار سخت مغان که دشمنان جدی مسیحیان بودند پرداخت و زردشتیان را از خویشتن متنفر ساخت و بدین لحاظ با لقب گناهکار و بزهدار دادند.

اسقف ماروتا طبیب یزدگرد : اسقفی بنام ماروتا اغلب از طرف دربار روم به دربار یزدگرد به سمت ایلچیگری رفت و آمد می‌کرد و چون پزشک هم بود و یزدگرد را هم از مرضی شفا داده بود مورد توجه شدید او بود. بوسیله نفوذ او پادشاه فرمان

آزادی مسیحیان را داده و به آنها کمک کرد تا شورائی در سال 410 در مداین تشکیل دهند و حتی شخصی را بنام اسحق جاتلیق معین کرد. مسیحیان از التفات شاه نسبت بخود بسیار شادمان بودند ولی نمی‌دانستند که بقول سعدی... «افتد که ندیم حضرت سلطان را زر بیاید و باشد که سر برود و حکما گفته اند از تلون طبع پادشاهان برحذر باید بودن که وقتی بسلامی برنجند و دیگر وقت به دشنامی خلعت دهند»....

جسارت مسیحیان و عکس العمل یزدگرد : مسیحیان ایران از موقعیت خود سو استفاده کردند و بکارهایی دست زدند که پادشاه مجبور شد بر علیه آنان قیام کند از جمله کشیشی (هاشو) نام در خوزستان یکی از آتشکده های بزرگ را خراب کرد. واضح است که این عمل مغان متعصب زردشتی را تا چه اندازه غضبناک نمود. پادشاه (هاشو) و (عبدای) اسقف را احضار کرد و ایشان را از اهانت کردن به مذهب رسمی کشور سرزنش و توبیخ نمود. (عبدای) شرکت خود را در آن کار انکار نمود ولی (هاشو) با جسارت هرچه تمامتر عمل خود را اقرار کرده باز هم به آئین زردشتی اهانت کرد. پادشاه به (عبدای) دستور داد که آتشکده را دوباره بنا کند ولی (عبدای) بقبول این کار در نداد و در نتیجه به قتل رسید. وقایع دیگری نیز اتفاق افتاد که شرح آنها در اینجا زاید به نظر می‌رسد ولی دلیل بر بی احتیاطی پیشوایان مسیحی و جسارت آنان می‌باشد که باعث جفاهای شدید گردید و موجب سستی روحی کلیسا می‌شد. بی‌سواد بودن عامه، بی‌خبر بودن از اصول حقیقی، نداشتن انجیل بزبان خود، شاید بزرگترین علل ضعف کلیسا این بود که عامه از اصول عقاید مذهبی خود بی اطلاع بودند. بی‌سوادی رایج بود و به علاوه کتاب مقدس هم به زبان سریانی و نه به پهلوی خوانده می‌شد که عامه مردم از آن چیزی نمی‌فهمیدند. بنابراین نمی‌توانستند عقیده راسخی از خود داشته باشند و تنها تحت تأثیر پیشوایان خود بودند. پیشوایان هم خواهی نخواهی از عقاید رومیان متأثر می‌شدند چنانکه در در شورای مداین اعتقادنامه نیقیه را که پایه عقیده کلیسای روم بود قبول کردند و این البته کار خوبی بود اما به شرطی که عامه از آن اطلاع پیدا کرده اصول آنرا درک می‌کردند ولی بدبختانه چنین نبود.

جدایی از روم (شورای دادیشوع) : از وقایع مهمی که در این اوقات برای مسیحیان ایران اتفاق افتاد تشکیل شورایی بنام شورای دادیشوع بود. (دادیشوع) در سال 421 بمقام جاتلیقی رسید و بعد از آنکه یکبار مورد غضب پادشاه شد و تازیانه خورد و از دنیا کناره گرفت باز بنا بدرخواست اسقفان از کنج عزلت بدر آمده شورایی از اساقفه مرو- هرات- اصفهان- عمان تشکیل داد. در این شوری چند تصمیم گرفته شد که اغلب اشتباه بود. از جمله یکی آنکه مسیحیان ایرانی رابطه خود را بکلی با رومیان قطع کنند و البته این تصمیم را از روی تجربه‌های تلخی که دیده بودند گرفتند زیرا هر وقت جنگ ایران و روم شروع می‌شد مسیحیان ایرانی به تهمت دوستی با روم زجر می‌کشیدند اما مسیحیان فراموش کرده بودند که کلیسای مسیح مانند یک بدن است و به هیچ قیمتی اعضا یک بدن نباید از همدیگر جدا شوند. حق بود که در برابر جفاها ایستادگی می‌کردند و از ترس تهمت و افترا یگانگی روحانی خود را با برادران رومی خود حفظ می‌کردند در عین این که به میهن خود ایران نیز علاقه نشان می‌دادند.

نسطوریت جدایی را تشدید کرد : چگونگی پیدا شدن (نسطوریوس) و شرح عقاید او و اینکه آیا حقیقت خود نامبرده بدعتکار بوده است یا نه از بحث ما خارج است ولی سرعت پیشرفت نسطوریت در ایران دو امر را ثابت می‌کند یکی علاقه به جدایی از روم که بدبختانه با نسطوری شدن کلیسای ایران به نحو کامل انجام شد و دیگری سطحی بودن عقاید مذهبی مردم که به چه زودی به توسط نفوذ چند نفر تغییر عقیده دادند. تصمیم دیگر شورای دادیشوع این بود که مقام بسیار بلندی برای جاتلیق قائل شوند و حتی گفتند که از این ببعد کسی نباید بر او ایرادی بگیرد و او را (پتریارخ) نامیدند. در اینجا نیز اشتباه آنان این بود که فراموش کرده بودند که نباید همه قدرت و قوت را به یک نفر داد زیرا بشر ضعیف است و از داشتن قدرت زیاد مست می‌گردد. مسیح خود خداوند کلیسای خویش است و هیچ مقام بشری نباید جای او را بگیرد.

تشکیلات سبب تقویت بود نه تضعیف: بدیهی است حال که کلیسا از بدن جدا شد مرکزیتی لازم داشت و البته دادن تشکیلات و داشتن مرکزیت برای بقا کلیسا لازم بود ولی یکباره همه قدرت را به یک نفر دادن و حق ایراد گرفتن و خرده گیری کردن را سلب نمودن البته درست نبود. اما این که بعضی مرکزیت و تشکیلات شدید کلیسا را یکی از علل انحطاط مسیحیت در مشرق زمین دانسته اند (7) شاید صحیح نباشد و عکس آن درست باشد یعنی این که اگر آن تشکیلات را هم نداشت زودتر از بین رفته بود. مرکزیت و تشکیلات در صورتی که البته از حد نگذرد و به عقیده نگارنده در کلیسای قدیم ایران از حد نگذشته بود نافع است به شرطی که اولیا امور اشخاصی صالح باشند اگر مردم صالح نبودند و تماس خود را با خداوند خود قطع نمودند چه با تشکیلات و چه بی تشکیلات روبرو خواهند رفت ولی اگر مردم صالح و حقیقتاً خدا پرست مصدر کارها شدند و به تربیت مردم پرداختند مرکزیت و تشکیلات سبب تقویت و سرعت در کارها و انجام آنها میگردد. تشکیلات و مرکزیت بخصوص در زمان ساسانیان برای کلیسا امر لازمی بود زیرا که چنان که گذشت مسیحیان یکی از اقلیتها بودند و این اقلیتها حامی و سرپرست میخواستند نماینده میخواستند چنان که داشتند و به کمک این تشکیلات توانستند در برابر جفاهای شدید و مستقیم و غیر مستقیم زردشتیان ایستادگی کنند.

وضعیت عمومی کلیسا در ایران پیش از اسلام: در سال 410 تقریباً چهل دایره اسقفی در ایران بوده است و در هر یک از این نواحی گروه بسیاری از مسیحیان میزیستند. در سال 424 شماره نواحی اسقف نشین به 66 رسید. چون مسیحیت اول از بین النهرین شروع شده بود قدرتش در آنجا بیشتر بود ولی کم کم به نقاط دیگر نیز سرایت کرد به حدی که بعدها شهرهای ری، اصفهان، سیستان، نیشابور، مرو و هرات هم اسقف نشین شد و حتی در کتب تاریخی اسم اسقفی را برده اند که اسقف چادرهای کردها بوده و معلوم است در بین کردها هم مسیحیت شیوع داشته است. بعضی از محققین معتقدند که علی الهی ها یا اهل حق که امروزه در کوههای کردستان زندگی می کنند از بقایای مسیحیانی هستند که بواسطه فشار اعراب و مغول به تدریج اسم خود را تغییر دادند ولی هنوز شباهت های زیادی بین تعالیم و گفتارهای آنها با تعالیم انجیل هست. (8)

نزاع در بین سران کلیسا: در اواخر ساسانیان مزدکیان بسیار پیشرفت می کردند به حدی که مغان زردشتی به هراس افتاده از مسیحیان دست کشیده تمام هم خود را صرف آزار مزدکیان کردند. در این موقع مسیحیان بالنسبه آرامشی داشتند ولی بدبختانه سران کلیسا بر سر مقام و علوطلبی در بین خود نزاع داشتند و چون نیروی آنها مصروف جنگ و جدالهای داخلی گردید فرصت کارهای اساسی از بین رفت.

مارابا، کاتولیکوس و تشکیلات او: اما خوشبختانه یکی از متنفذین زردشتی بنام «مارابا» مسیحی شد و با استعداد غریبی که داشت بمقام جاثلیقی انتخاب گردیده تشکیلات منظم و نیکویی به کلیسای ایران داد. ولی بالاخره «مارابا» بدست انوشیروان محبوس و صدمات زیادی به او وارد آمد تا این که بالاخره در سال 552 میلادی وفات یافت.

سازمان انتخاب جاثلیق از طرف شاه غیر مسیحی: در این موقع جاثلیق مسیحیان یکی از سران بزرگ کشوری محسوب می شد و شاید بعد از مؤبد مؤبدان اولین شخص مذهبی مملکت بود. او معمولاً از طرف پادشاه انتخاب می گردید و این امر البته به ضرر کلیسا بود که رئیس روحانی کلیسا و شبان مسیحیان را یک نفر رئیس دولت غیر مسیحی انتخاب کند و مسیحیان نمی بایستی هیچ وقت زیر این بار می رفتند. تشکیلات کلیسا بسیار منظم و شباهت به تشکیلات دولتی داشت، کاتولیکوس یا پتریارخ رئیس کل کلیسای شرق بود و در مداین مسکن داشت. این شخص چند نفر اسقف اعظم در ایالات

مختلفه از قبیل جندی شاپور، نصیبین، اربل، کرکوک و مرو در تحت نظر داشت و قریب صد اسقف دیگر در تحت ریاست این اساقفه اعظم در شهرها مشغول کار بودند. هر اسقف در ناحیه اسقف نشینی خود دارای قدرت کامل بود و اداره امور املاک کلیسا و مدارس و بیمارستان‌ها در دست او بود. هر اسقف اعظم اساقفه زیر دست خود را سالی دوبار برای شور در امور دعوت می‌کرد و هر چهار سال یک مرتبه اسقف‌های اعظم در تحت ریاست کاتولیکوس تشکیل شوری می‌دادند.

نفوذ مسیحیت: با همه جفاها و مخالفتها در اواخر ساسانیان مسیحیت در ایران نفوذ کامل داشت و در میان کسبه، تجار، صنعتگران پیروان مسیح یافت می‌شدند. در زمان ریاست مارابا رئیس تجار، رئیس زرگران و رئیس نقره کاران و متنفذین دیگر در شهر جندی شاپور همه مسیحی بودند. انوشیروان و خسرو پرویز هر دو زنان مسیحی داشتند. یکی از پسران انوشیروان هم موسوم با نوشته زاد مسیحی بوده و یحتمل که بزرگمهر وزیر کاردان انوشیروان نیز پیرو مسیح بوده است. رهبانیت: یکی از خصوصیات مسیحیان ایرانی تمایل به گوشه نشینی و زهد بود. رهبانان زیادی در دیرها مسکن می‌گزیدند و عمر خود را صرف نسخه برداری انجیل و دعا و تدریس و تعلم می‌نمودند. تعداد دیرها در شمال بین النهرین مخصوصا زیاد بود و بخصوص در دوره های آخر ساسانی رو به فزونی گذارده بود. املاک دیرها در تحت نظراساقفه اداره می‌شد. شاید بعضی رهبانیت را تقبیح نمایند و البته رهبانیت صرف و تأکید زیاد هم بآن درست نیست اما وجود این دیرها برای مسیحیت بمنزله صخره و پناهگاهی بود که هر وقت جفایی یا بلایی وارد می‌شد مردم بدان جاها پناه می‌بردند و در نقاطی که شماره این دیرها زیادتر بود پایداری عیسویان هم بیشتر بود. احتمال دارد همین زهد و بی‌علاقگی به دنیا بعدها در میان مسلمین اثر کرده باشد چنان که بعضی از محققین از جمله «نیکلسن» (9) معتقد است که تصوف ایران از سرچشمه مسیحی آب می‌خورد.

تبشیر: مسیحیان ایرانی از جدی ترین مبشرین تاریخ مسیحیت بوده و نمونه های بارزی از فداکاری های ایشان در تاریخ مسطور است. از جمله اسقفی با شش نفر از رفقای خود به ترکستان رفته نوشتن و زراعت را به ترکها آموختند و بسیاری از ترکها مسیحی شدند. مسیحیت بخصوص در بین طایفه هیاطله رواج یافته بود زیرا که وقتی در سال 851 یونانیان در جنگی هیاطله را شکست دادند و اسیرانی از آنها گرفتند بر روی پیشانی آنها شکل صلیب داغ شده را دیدند. خلاصه در اواسط قرن هفتم در اثر کار مبشرین ایرانی بیشتر از 20 اسقف در طرف مشرق رود جیحون مشغول کار بودند. مسیحیان ایرانی غیر از ترکستان به عربستان و هندوستان هم مسافرت کرده به انتشار دین خود می‌پرداختند و چنانکه در تاریخ مشهود است در وقت ظهور اسلام مسیحیت در بین قبایل مختلف عرب مانند ربیع، بهرا، غسان و تغلب رواج داشته است و حتی بعضی از شعرای جاهلیت هم مسیحی بوده اند. چنان که در تاریخ ادبیات عرب معروف است که یکی از شعرای نابینا بنام میمون بن قیس بن جندل که کنیه او ابوبصیر و لقبش اعشی بوده است چند نفر از پادشاهان نجران و اساقفه آنجا را مدح کرده است و نیز مشهور است که امیه بن ابی الصلت اخبار زیادی از یهود و نصاری در اشعار خویش روایت کرده است و اینها دلیل بر این است که مسیحیت در عربستان رواج داشته و شیوخ و قبایل عرب از آن مطلع بوده‌اند. در هندوستان جنوبی هم امروزه کلیسایی است بنام «مارتوما» که تاریخ بسیار قدیمی دارد و آنچه مسلم است اینست که در قرن ششم میلادی در آن ناحیه مسیحیانی وجود داشته و کلیسای هندوستان تحت نظر کاتولیکوس مداین اداره می‌شده است.

توضیحات:

(1)- Mar Adai

(2)- Edessa

(3)- Mari

(4)- Westqhal

(5)- Labourt

(6)- جاتلیق معرب کانولیکوس میباشد و Catholicos بمعنی عمومی است.

(7)- تاریخ کلیسای قدیم در مملکت ایران تألیف و - م- میلر صفحه 225

(8)- شماره ژانویه 1939 Moslem World

(9)- Nicholson R. A.